

افسانه شیر و برچسب

از



سرگئی میخائیلوف

СЕРГЕИ МИХАЛКОВ.

Лев и ярык



БАСНЯ

سرگی میخالکوف
افسانه سرای معاصر روسی زبان

افسانه شیر و برچسب

اسکن شد

ترجمه شعراز ژاله نظیری فرد دانشجوی سال دوم رشته زبان روسی

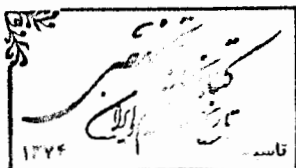
مدرسه عالی ترجمه

زیر نظر اسکندر ذبیحیان
رئیس بخش زبان روسی مدرسه عالی ترجمه

از انتشارات مطبوعاتی کوئینبرگ مقابل دانشگاه تلفن ۴۲۵۷۹

تهران - ۱۳۵۱

بخش زبان روسی مدرسه عالی ترجمه
تقدیم میکند



پیش گفتار

زبان برای بیان فکر انسانی که ناشی از درك حقایق و رویدادها و پدیده‌های عالم هستی می‌باشد ضعیف و برای بروز و تشریح احساسات درونی بشری ناتوان است .

انسان به سختی می‌تواند آنچه را که خود می‌بیند و می‌فهمد و حس می‌کند یا می‌خواهد و آرزو می‌کند بدون کم و زیاد بیان کند . از طرف دیگر سخنی که بیان می‌شود مخاطبی لازم دارد که ظرفیت درك آن سخن را داشته باشد ، وگرنه بیان فکر یا گفتار بی‌ثمر خواهد بود .

پس برای بیان مقصود دو عامل وجود دارد: یکی گوینده یا نویسنده، دیگری شنونده یا خواننده . میان این دو عامل باید يك رابطه هم وزنی و هم ظرفی درمیزان ادراك مشترك باشد ، در غیر این صورت گفتار بهدر می‌رود .

مثلا اگر جمعیتی فاقد دزد باشد ، جای معنی کلمه « دزد » در ادراك افراد آن جمعیت خالی است . یا اگر مخاطب سخن نایبنا بدینا آمده باشد ، هر قدر هم درباره چیزهایی که از طریق بینائی درك می‌گردد

صحبت شود ، بیان سخن بی نتیجه خواهد بود .

برای درك سخن یا گفتار راههای مختلفی وجود دارد ، مثلاً :

۱- گویند چهره به چهره مخاطب سخن می گوید ، مخاطب به او می نگرد و به سخنانش گوش می دهد .

۲- مخاطب گویند را نمی بیند و فقط سخنانش را می شنود .

۳- گوینده ای وجود ندارد ، و خواننده (مخاطب) سخنان گوینده را از روی نوشته می خواند .

از سه راهی که در بالا ذکر شد ، راه اول پسندیده تر است ، چون گوینده برای بیان مقصود امکانات بیشتری دارد که عبارتست از حرکات دست ، سر ، چشم ، ابرو ، شانه و بطور کلی تمام وجنات گوینده . در صورتیکه راه دوم فاقد این امکانات می باشد و فقط امتیازی که نسبت به راه سوم دارد ، ارتعاشات صوتی و لحن کلام است . راه سوم ، یعنی نوشته ، برای درك سخن بسیار ضعیف است و با وجود علامات نشانه گذاری قادر نمی باشد احساس انواع و اقسام تندی و خشونت ، نرمی و ملاطفت ، موافقت یا مخالفت و تعجب و خوشحالی و غیره را بیان کند . برای روشن شدن این مطلب کافیست به معانی ادات « بله » توجه شود :

۱- بله تأیید - بله ، من او را می شناسم .

۲- بله پرسش و نارسائی - بله ؟ (یعنی نشنیدم چه گفتی ، تکرار کن)

۳- بله نهی - بله ! تو سیگار می کشی ! (یعنی این چه غلطی است می کنی)

۴- بله کفایت و اعتراض - بله ! دارم می آیم . (یعنی خفه شو ،

شنیدم، کر نیستم)

۵ - بله تأسف - بله، تو دیگر مرا نمی‌شناسی. (یعنی کارت بالا گرفته... یا خرت از پل گذشته...)

۶ - بله تمسخر - بله، آقا بیتل شده...

۷ - بله کشف - بله! (یعنی حالا فهمیدم موضوع از چه قرار است. موقعی است که علتی برای گوینده بطور ناگهانی کشف می‌شود)
۸ - بله تعجب و خوشحالی - بله؟! (هنگامی به کار می‌رود که انسان خبر خوشی را می‌شنود)

۹ - بله ختم موضوع - بله، ما پیروز شدیم.

۱۰ - بله حسرت - بله، شما می‌توانید. (یعنی ما دستان نمی‌رسد...)

۱۱ - بله تجاوز از حد خود - شما هم بله!؟

۱۲ - بله آمادگی توجه و حواس - بله، چه فرمایشی دارید؟
(موقعی است که کسی را مخاطب قرار داده بنام می‌خوانند و او پاسخ می‌دهد).

۱۳ - بله اجازه ورود - بله. (یعنی بفرمائید تو)

۱۴ - بله تغییر موضوع سخن یا بخاطر آوردن مطلبی - بله، من باید شخصی را ملاقات کنم.

۱۵ - بله نا باوری - بله، او فروشنده با انصافی است.

۱۶ - بله نفی - بله! تو فرشته هستی. (مثلا، موقع بگو مگو کردن زن و شوهر، زن یا شوهر به طرف مقابل می‌گوید)

۱۷ - بله تحسین - بله ، حالا شدی آدم حسابی ...

۱۸ - بله تأیید کهنه بودن موضوع - بله ! (این «بله» کشیده تلفظ می شود . یعنی چیزی که شما می پرسید ، مدتی است انجام شده ...)
هر يك از این «بله» ها لحنی مخصوص خود دارد که نوشته قادر به بیان آن نمی باشد .

نتیجه آنکه قدرت کتابت از قدرت گفتار کمتر است و قدرت گفتار هر قدر هم زیاد باشد ، نمی تواند واقعیت را بهمان صورتی که هست بیان کند . برای بیان واقعیت و رویدادها قدرت فیلم سینمایی ناطق در رنگی به مراتب بیش از قدرت گفتار است ، ولی آن هم کمبود هایی دارد . مثلاً ، اگر انسان در جنگل باشد ، تمام شرایط موجود در آن جنگل را از قبیل درخت و گیاه ، پرنده و جانور ، نغمه و صدا ، نسیم و هوا ، سرما و گرما رطوبت و خشکی ، اجسام جامد و آب ، پستی و بلندی ، دوری و نزدیکی و غیره و غیره را با تمام وجودش درك و احساس می کند . ایکن فیلم سینمایی تا با امروز قادر بایجاد این احساس نگردیده است .

فن و هنر ترجمه

هر چند خود بیان فکر یا گفتار چیزی جز ترجمه نیست ، اما منظور ما از ترجمه بر گرداندن مطلبی از زبانی بزبان دیگر است که دشواریهای بسیاری دارد . چون مترجم برای بیان واقعیت آزادی کامل ندارد ، بلکه تابع گفتار اصلی می باشد و باید حقایق را از دریچه فهم

گوینده اصلی بنگرد و درك كند و آن احساس و تجسمی را كه گفتار اصلی در شنونده و خواننده خود ایجاد می كند با ترجمه ماهرانه اش در شنونده و خواننده ترجمه ایجاد كند .

مترجم باید در بازگو كردن مطلبی از زبانی بزبان دیگر صحت و امانت را رعایت نماید و در بیان و نگارش آن مطلب به طرزی زیبا كه مورد پسند و درك مردم باشد بكوشد .

از طرف دیگر هر گفتار و هر نوشته ای شیوه ای مخصوص خود دارد كه حفظ آن شیوه در ترجمه كار مترجم را مشكل ترمی كند .
حفظ روح زبان اصلی و تشبیهات و استعارات در كار ترجمه مورد توجه خاص است .

با توجه به آنچه گفته شد ، به این نتیجه می رسیم كه كار مترجم از لحاظ مسئولیت و محدودیتی كه دارد از كار مؤلف یا گوینده اصلی دشوارتر است .

اما ترجمه اشعار بصورت شعر مشكل دیگری دارد .
تأثیر شعر در شنونده و خواننده مانند تأثیر معما و اصطلاحات و امثال و حكم است كه ترجمه نمی شود و معمولاً معادلش را در زبان دوم می جویند . ترجمه نمی تواند هر شعر یا هر ضرب المثلی را بدون نقص بیان كند . مثلاً ، معمای « چار در زمین ، دو در هوا ، ای خربزه ، ای خربزه » - یعنی آن موجودی كه چهار تکیه گاهش بر زمین و دو تایی دیگرش در هوا می باشد ، بزنامیده میشود ، چرا نمی فهمی ، ای نادان ! - قابل ترجمه نیست ، چون در زبان بیگانه خربزه - یعنی صیفی

یا میوه شیرین خوشمزه - نام دیگری دارد که نمی‌توان آنرا به «خر» و «بز» تجزیه نمود. یا در ضرب المثل «خر چه داند قیمت نقل و نبات» - کلمه «خر» قابل ترجمه نیست. هرچند در زبان روسی هم این لغت مظهر کودنی می‌باشد، ولی جای «خر» را نمی‌گیرد. در زبان فارسی «خر» مظهر حماقت و نادانی و ابله‌ی و غیره و غیره است و هر لغت دیگری به جوئیم جای «خریت» را نمی‌گیرد و آنچه را ما از کلمه «خر» استنباط می‌کنیم، لغت «آسیول» روسی آنرا نمی‌رساند. کلمات «نقل و نبات» هم ترجمه‌اش احتیاج به دو سطر توضیح و تفسیر دارد، زیرا مردم روسیه با نقل و نبات آشنا نمی‌باشند. برای بیان همین ضرب المثل معادلی در زبان روسی وجود دارد که می‌گوید: «مروارید را جلو خوک‌ها نیندازید، که ممکن است آنرا در زیر پاهایشان خرد کنند» - که همان معنی «خرچه داند قیمت نقل و نبات» یا «یاسین به‌گوش خر نخوانید» را می‌دهد.

در بعضی موارد ترجمه احتیاج به تفسیر و تشریح دارد. برای مثال در ترجمه این جمله منظوم «شیر گاو و شیر مرغ و شیر آب تصفیه، هر سه شیر است، لیک شیریشه شیری دیگر است» مترجم ناگزیر است کلماتی بدان بیفزاید و کلماتی را از آن حذف کند که ترجمه منجر به نارسائی و نادرستی و بی‌آهنگی ترجمه خواهد شد. در اینجا مترجم باید توجه داشته باشد که منظور از بکار رفتن کلمه «گاو» در جمله فارسی، تشخیص «شیر» - مایعی که از پستان زن و حیوان ماده برای تغذیه نوزاد خارج می‌گردد - بوده است که

روسی آن می‌شود «مالاکو». «شیر مرغ» - چیز خیالی و کیمیا و اکسیر است که وجود خارجی ندارد و عیناً ترجمه می‌شود، چون در زبان روسی «پتیچیهمالاکو» همین معنی را دارد. منظور از «شیر آب تصفیه» هر لوله‌ایست که در منبع و ظرفی برای خروج مواد مایع یا گازی، شکل تعبیه شده و میتواند باز و بسته شود که روسی آن می‌شود «کران». منظور از «شیربیشه» حیوانی است که آنرا سلطان وحوش نیز می‌نامند که روسی آن میشود «لِو». علاوه بر آن مترجم مجبور است در ترجمه خود این گفتار را به زبان فارسی نسبت دهد. در نتیجه ترجمه‌ای که در اختیار روسی زبان قرار می‌گیرد چنین خواهد بود: «در زبان فارسی سه چیز یعنی «مالاکو»، «پتیچیهمالاکو» و «کران» را «شیر» مینامد و معنی دیگر کلمه «شیر» فارسی در زبان روسی «لو» است. اگر این ترجمه با جمله اصلی مقایسه شود، ضعف ترجمه آشکار می‌گردد، چون فاقد روح و ظرافت لازم می‌باشد. با ذکر شعری از ژاله نظیری فرد بعنوان مثالی دیگر پیشگفتار را به انتها میرسانم:

بها نه مکیر

به جرم عاشقی از ما دگر بها نه مکیر ،
نگاه مست مرا سرد و کودکانه مکیر .
درخت زندگیم ، با چنین شکوه و جلال
مرا شکوه میندار و چون جوانه مکیر .

به این گمان که ترا فرصت جوانی هست ،
 به بام هر کس و هر ناکس آشیانه مگیر .
 شکوفه پژمرد و کل به خاک ساید سر ،
 حساب زندگیم را توجاودانه مگیر .
 سروده‌ام چه بسا شعر عاشقانه ، ولی ،
 غزال من ، غزل درد عاشقانه مگیر .
 ترا به مهر و عطوفت ، به عاشقی سوگند !
 بهانه از من رسوای بی بهانه مگیر .

* * *

بر گرداندن این اشعار بزبان بیگانه هر قدر هم استادانه انجام
 شود ، باز جای اصل را نخواهد گرفت ، زیر اصل گوشنوازی و گویائی
 دیگری دارد که فقط فارسی زبانان قادر به درك آن می‌باشند .

من در تمام مدت تدریسم به دانشجویان و شاگردان عزیز خود
 توصیه نموده‌ام سعی کنند هر موضوعی را که می‌شنوند یا می‌خوانند از
 راه زبان اصلی و با روح زبان اصلی درك کنند و به فهمیدن مطلب از
 راه ترجمه قناعت ننمایند .

ژاله نظیری فرد دانشجوی سال دوم رشته زبان روسی مدرسه
 عالی ترجمه شاعر است جوان و با استعداد و با ذوق . روزی سر جلسه
 درس از او خواستم افسانه « شیر و برچسب » سرگی میخالکوف را از
 زبان روسی به شعر فارسی برگرداند . پس از هفته‌ای ژاله ترجمه خود

را برای دانشجویان قرائت نمود و مورد تشویق قرار گرفت . الحق که زحمتی هنرمندانه و شایان ستایش کشیده و به خوبی از عهده ترجمه برآمده است .

قبل از ارائه ترجمه ژاله که موضوع اصلی این نگارش است ، متن روسی افسانه و ترجمه آنرا به نثر بنظر علاقمندان میرسانم .

اسکندر ذبیحیان

ترجمه به نثر

Лев и ярлык

شیر و برچسب

Проснулся Лев и в гневе стал метаться,

۱ - شیری از خواب بیدار شد و با عصبانیت و اضطراب شروع کرد به این طرف و آن طرف دویدن ،

Нарушил тишину свирепый, грозный рык. —

۲ - نعره وحشتزای وحشیانه شیر سکوت را در هم شکست ، -

Какой-то зверь решил над Львом поиздеваться:

۳ - جانوری خواست شیر را دست بیندازد :

На львиный хвост он прицепил ярлык.

۴ - او بر چسبی به دم شیر بست .

Написано: «Осел», есть номер с дробью; дата,

۵ - روی برچسب نوشته بود : « خر » و شماره ای داشت که بعدد

کسری منتهی میشد و دارای تاریخ روز و ماه بود .

И круглая печать, и рядом подпись чья-то...

۶ - بر آن برچسب مهر مدوری خورده بود و در کنار مهر امضاً

کسی بود

Лев вышел из себя: как быть? С чего начать?

۷ - شیر از کوره در رفت : در اندیشه آن بود که چه کند ؟ کار

را از کجا شروع کند ؟

Сорвать ярлык с хвоста?! А номер?! А печать?!

۸ - آیا صلاح است بر چسب را از دم خود بکند؟! ولی شماره دارد؟! مهر دارد؟! (اینها را نمی‌توان نادیده گرفت) .

Еще придется отвечать!

۹ - زیرا ممکن است در برابر قانون مسئول واقع شود!

Решив от ярлыка избавиться законно,

۱۰ - تصمیم گرفت از راه قانون ننگ این بر چسب را رفع

کند،

На сборище зверей сердитый Лев пришел.

۱۱ - شیر خشمگین به مجلس جانوران آمد .

«Я Лев или не Лев?» — спросил он раздраженно.

۱۲ - با عصبانیت پرسید : « من شیرم یا شیر نیستم؟ »

«Фактически вы Лев! — Шакал сказал резонно. —

۱۳ - شغال با دلیل و منطق خود گفت : « شما با طناً شیر هستید!

Но юридически, мы видим, вы Осел!»

۱۴ - ولی از لحاظ حقوقی ما می‌بینیم که شما خر هستید!

«Какой же я Осел, когда не ем я сена?!

۱۵ - شیر گفت : « چگونه می‌توانم خر باشم ، در صورتیکه من

گاه و ینبه نمی‌خورم؟! »

Я Лев или не Лев? Спросите Кенгуру!»

۱۶ - از کانگورو سؤال کنید : من شیرم یا شیر نیستم؟ »

«Да! — Кенгуру в ответ. — В вас внешне, несомненно,

۱۷ - کانگورو در جواب گفت : « بله ، بدون شک در ظاهر شما

«Есть что-то львиное, а что — не разберу!..»

۱۸ - نشانه‌ای از شیر بودن وجود دارد، ولی من سردر نمی‌آورم

که آن نشانه چیست!...

«Осел! Что ж ты молчишь?! — Лев прорычал в смятенье. —

۱۹ - شیر بر آشفت و غرش کنان گفت: «ای الاغ! تو چرا

ساکتی؟!»

Похож ли я на тех, кто спать уходят в хлев?!»

۲۰ - آیا من شبیه کسانی هستم که شبها در طویله می‌خوابند؟! «

Осел задумался и высказал суждение:

۲۱ - خر فکری کرد و عقیده خود را چنین بیان داشت:

«Еще ты не Осел, но ты уже не Лев!..»

۲۲ - «تو هنوز خر نیستی، ولی دیگر شیر هم نیستی!...»

Напрасно Лев просил и унижался,

۲۳ - هر چه شیر خواهش و التماس میکرد و کوچکی میکرد،

بی‌هوده بود،

От Волка требовал, Шакалу объяснял.

۲۴ - دست بدامن گرگ می‌شد، به شغال عرض حال میداد.

Он без сочувствия, конечно, не остался,

۲۵ - البته او از همدردی دیگران بی‌بهره نماند،

Но яблыка никто с него не снял.

۲۶ - ولی کسی پیدا نشد که بر چسب را از دم او جدا کند.

Лев потерял свой вид, стал чахнуть понемногу,
۲۷ - شیر شکل و قیافه خود را از دست داد ، رفته رفته رنجور
ضعیف و لاغر شد ،

То этим, то другим стал уступать дорогу,
۲۸ - به تعظیم دیگران و دادن حق تقدم باین و آن پرداخت ،

И как-то на заре из логовища Льва
۲۹ - تا اینکه روزی در سپیده دمی از کنام شیر

Вдруг донеслось ослиное: «И-аа!»

۳۰ - ناگهان صدای «عر ! عر !» خر بگوش رسید .

Мораль у басни такова:

۳۱ - پند این افسانه اینست :

Иной ярлык сильнее Льва!

۳۲ - قدرت بعضی از برچسبها بالاتر از قدرت شیر است !

شیر و برچسب

یکروز بلند و آفتابی
در زیر سپهر صاف و آبی
با فرّ و شکوه بی نظیری
آرام به خواب رفت شیری .
در آن دم شادی آورنده
يك جانور از برای خنده
زد بر دم شیر با زرنگی
بر چسب ظریفی و قشنگی .
بر آن شده ثبت واژه خر
و ندر پی آن نشان دیگر ،
امضائی و بعد از آن شماره ،
منقوش بر آن یکی ستاره .
چون چشم گشود شیر از خواب ،
بر چسب بدید و گشت بی تاب .



گفتا: « دم شیر و دست یازی !
کی با دم شیر کرده یازی ؟
هرچند به خواب رفته شیرم ،
من شیرم و وصله کی پذیرم .
يك عمر اگر كه شیر خسبد ،
این وصله به شیر نر نخسبد .
این درد چسان دوا كنم من ؟
چون از دُم خود جدا كنم من ؟
ترسم كه خلاف كار باشم ،
خیجالت زده شرمسار باشم ،
باید كه طریق داد جویم ،
جز داد ره دگر نیویم » .
تدبیر برای داوری كرد ،
رو جانب دادگستری كرد .
در جمع و حوش انجمن كرد ،
اینگونه در آمد سخن كرد :

« کای قوم شریف عدل پرور ،
سلطان وحوش می شود خر ؟ »
بر خاست شغال و دُم تکان داد ،
ماهیت و منطقش نشان داد .
گفتا : « به یقین تو شیر باشی ،
در جمع وحوش امیر باشی ،
اما تو ز دیدگاه قانون
خر باشی و خر نمایی اکنون » .

* * *

رو کرد به کانگورو به زاری
با بیم و امید و بی قراری :
« کای آنکه بزرگ و ارجمندی ،
این رأی خلاف می پسندی ؟ »

با مسخره کانگوروی مغرور
افکند نظر به شیر پر زور ،

گفتا : « یقین زخوی شیری

و ز آن همه هیبت و دلیری

در قامت تو بسی نشانست ،

اما ز دو چشم من نهانست .

من بیخبرم که قصه چو نیست ،

از حد تمیز من برونست .

* * *

آن غمزده شیر روبه خر کرد ،

بر چهره او دمی نظر کرد ،

گفتا : « توبگو ، تورااست گویی ،

جز راست ره دگر نیویی .

بین من و تو شباهتی هست ،

یا با تو مرا قرابتی هست ؟

من بوده‌ام از قبیله تو ،

هم آخور و هم طویله تو ؟ »

خر با همه خری و خواری

فکری بنمود و گفت : « آری ،

این لحظه هنوز خر نباشی -
زین بعد تو شیر نر نباشی .

شیر از همه دوستان مددخواست،
بس لابه نمود و عجز و درخواست.
دادند تسلیش چه بسیار
با قصه پوچ و پند و گفتار .

نه درد دلش کسی دوا کرد،
نه وصله تنگ از او جدا کرد .

آخر ز نصیحتش چه حاصل،
شیری که چو خر نشسته در گل .

بیچاره ضعیف گشت و لاغر،
از غصه گرفت خوی يك خر .

تا آنکه گذشت مدتی چند،
برچسب و زمان گرفت پیوند .

ناگاه از آن کنام خاموش
آوای خیری رسید برگوش .

بر گیر از این فسانه پندی،

پندی که رهاندت ز بندی،

بنگر که چگونه کاغذی خرد

از پیکر شیر نر توان برد،

تا عاقبت آن درنده خورا،

آن شیر ژیان رزم جو را

حیوان عجیب دیگرش کرد،

يك مدرك کاغذی خرش کرد.

پس گفتار

در زبان روسی به قصه و افسانه منظوم و گاهی منثور که آمیخته به استعارات و کنایات در قالب مطایبه و طنز باشد « باسنیا » میگویند . اینگونه افسانه‌ها به شکل اشعار آزاد سروده میشود ، تا گوینده برای بیان نکات لازم افسانه امکانات بیشتری داشته باشد . اخلاق و رفتار و روابط آدمی در اینگونه افسانه‌ها تصویری کنایه آمیز دارد . روابط انسانها بصورت روابط حیوانات یا اشیاء تجلی میکند . اینگونه افسانه‌ها نتیجه خلاصه‌ای پند آموز و اخلاقی دارد که معمولاً در آخر افسانه و ندرتاً در اول آن گفته میشود .

پیدایش این نوع آثار در ادبیات ناشی از شرایط موجود در ادوار گذشته بوده که در آن نویسندگان و شاعر نمیتوانسته مقصود خود را آشکارا برباز کند و ناگزیر از بکار بردن استعاره و کنایه بوده است .

در تاریخ ادبیات روسی افسانه‌های **ایوان آندره‌یه‌ویچ کریلوف** بزرگ افسانه سرای متولد سال ۱۷۶۹ میلادی شهرت جهانی دارد . در ادبیات عصر ما سبک افسانه نویسی کماکان مقام و منزلت خود

را حفظ کرده و اشتیاق خوانندگان را بخود جلب می‌کند. در افسانه « شیر و بر چسب » میخالکوف سر نوشت شیر با سر نوشت فیل در نمایشنامه « شهر قصه » بیژن مفید شباهت تام دارد. بسیاری از افسانه‌های زبان روسی در زبان فارسی نیز معادلی دارد.

سرگی ولادیمیر و یچ میخالکوف افسانه نویس توانای روسی زبان عصر ما که افسانه « شیر و بر چسب » از اوست دوبار جهت شرکت در جشنواره فیلمهای سینمایی برای کودکان بایران آمده و پیوسته عضو هیئت داوران جشنواره بوده است.

میخالکوف در سال ۱۹۱۳ در شهر مسکوبدنیآ آمده و تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در قفقاز در شهر « پیاتیگورسک » گذرانیده است. در سال ۱۹۳۰ به مسکو نقل مکان کرده و در آنجا دانشکده ادبیات بنام « گورکی » را پایان می‌رساند. در سال ۱۹۳۵ اولین اشعارش که برای کودکان سروده است چاپ و انتشار می‌یابد. از آن پس آثارش بصورت اشعار برای کودکان و افسانه و نمایشنامه مرتباً چاپ و منتشر می‌شود. **میخالکوف** می‌گوید:

« نوشتن اشعار را من از کودکی شروع کردم. دفترچه قطور پاک نویس اولین اشعارم را همراه با قلمتراش و تیرکمان (دو شاخه درختی مجهز به لاستیک برای پرتاب سنگ) در جعبه کوچکی نگهداری می‌کردم که همیشه دم‌دستم بود. در میان آن اشعار افسانه‌ای داشتم بنام « فرهنگ » که مضمونش این بود: « مردم را با گفتار تنها یاری کردن کافی نیست، بلکه باید با عمل به مردم کمک کرد ». در آن ایام ده ساله بودم.

روزی افسانه‌ای منظوم ساختم، آن را با حروف چاپی پاک‌نویس کردم و روانه بنگاه نشر کتاب گردیدم، با ترس و لرز وارد ساختمان آن بنگاه شدم. بوی تند مرکب چاپ به مشام می‌رسید. مرا به اطاق رئیس بنگاه هدایت کردند. پیرمردی با جثه‌ای کوچک و لاغر و پیراهنی گشاد که کمر بندی بر آن بسته بود، مرا مثل يك نویسنده حسابی با گرمی پذیرفت و بمن صندلی تعارف کرد. او رئیس بنگاه نشر کتاب بود، اشعار دستنویس مرا در يك چشم بهم زدن ملاحظه و خواهش کرد آنها را برای چند روزی در اختیارش بگذارم.

وقتی خدا حافظی کردم و می‌خواستم بروم، سه روبل به من داد. این پول اولین مساعده‌ای بود که دریافت کرده بودم. پس از هفته‌ای نامه‌ای برایم رسید که روی کاغذ مارکدار ماشین شده بود. دستهایم از هیجان میلرزید. در آن نامه بطور خلاصه نوشته شده بود که قصه من در باره خرس به درد چاپ و نشر نمی‌خورد. از طرف ادارات مختلف چاپ و نشر که به آنها مراجعه کرده بودم، نامه‌های زیادی مشابه همین نامه بدستم می‌رسید، تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۲۸ در شهر «راستونا دانو» در نشریه ماه ژوئیه مجله «ناپادیومه» اولین اشعارم مانند «اشعار حسابی شعرا» چاپ شد. نام این اشعار هشت خطی «راه» بود.

آثار بدوی ادبی من که جنبه آزمایشی داشت با حسن استقبال پدرم روبرو می‌شد. روزی از من خواست تا ده فقره اشعار چهار خطی (دویتی) برای شعارهای کتبی (پلاکاتها) در تشویق بخش مرغداری بنویسم (پدرم بعد از انقلاب اکتبر در سالهای اول تأسیس حکومت

شوروی با همکاری عده‌ای از کارشناسان مشغول پیاده کردن طرح تبدیل مرغداری‌های بخش خصوصی کشاورزی به مرغداری بخش دولتی بود . (من با کمال میل خواهش پدرم را انجام دادم . دویستی‌های من که در تجلیل و افتخار مرغداران شرکت‌های تعاونی و در تشویق و تبلیغ پیروی از روش‌های جدید مرغداری سروده شده بود، چاپ و منتشر گردید. پدرم دست مرا به گرمی و محکم‌ی فشرده. قدردانی پدرم برای من از هر پاداشی بالاتر بود . در سن بیست سالگی به سرودن اشعار برای بزرگسالان پرداختم . اشعارم معمولی بود و در میان سایر اشعاری که شعرای مختلف می‌سرودند امتیازی نداشت . بعضی از اشعارم اندکی بهتر و برخی قدری بدتر بود . آن اشعار در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و احتمال می‌رفت که به صورت کتابی جداگانه چاپ شود . ولی بر حسب تصادف برای اولین بار اشعاری برای کودکان نوشتم . این اشعار توجه نویسندگانی چون مارشاک و فاده‌یهف را به سوی من جلب کرد . سائوئل مارشاک با سوابق و تجربیاتی که در سرودن اشعار برای کودکان داشت ، با سلیقه و دقت ظریف مخصوص خود راهنمایی مرا بر عهده گرفت . آلکساندر فاده‌یهف هم با نوشتن مقاله‌ای « درباره اشعار میخالکوف » در روزنامه « پراودا » از من پشتیبانی کرد . به همین جهت از کار نوشتن اشعار برای بزرگسالان که در آن به مراتب ضعیف‌تر بودم ، بدون احساس هیچ‌گونه تأسفی و بدون مخالفت درونی دست کشیدم و یکمربه در نوشتن اشعار برای کودکان احساس لذت و رضایت قلبی کردم . سرودن اشعار جهت کودکان برای من هم شادی آور، هم خوش آیند بود . در آثار من خلقتی تازه پیدا شد .

این پدیده در اوائل سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ بروز کرد. در سال ۱۹۴۴ مجدداً آفاق هنری دیگری که تازه و غیر مترقبه بود در برابرم گشوده شد. این آفاق تازه را من مدیون نویسنده دیگری بنام آلکسی تالستوی می‌باشم.

چنین به نظر می‌رسد که مطلبی در اشعار انتقادی من برای کودکان توجه او را جلب کرده و او را به این فکر می‌اندازد تا مرا به راه نوشتن افسانه سوق دهد.

آلکسی تالستوی به من می‌گفت: «اینکه بعضی‌ها شیوه افسانه نویسی را مرده می‌پندارند درست نیست. تو باید امتحان کنی. باید این شیوه را زنده کرد. تو از عهده این کار بر می‌آئی، سعی کن!»

آلکسی تالستوی بمنظور تشویق من در کار غیر مترقبه و دشوار افسانه نویسی مرا که آنروز هنوز شاعری جوان بودم بعضویت کمیته مملکتی سالگرد بزرگداشت کریلوف بزرگ افسانه سرای روس معرفی کرد. اقدام تشویق آمیز آلکسی تالستوی دین اخلاقی بزرگی برای من ایجاد کرده بود و باید اذعان کنم که این دین اخلاقی موجب تحرك من شد تا قوای خود را در ساختن اشعار به شیوه جدید بیازمایم.

از برکت تشویق آلکسی تالستوی من بیش از یکصد افسانه نوشتم. واقعاً مرده انگاشتن این سبک ظریف و مؤثر دور از انصاف بود، چون این شیوه با شور و نیروئی غلبه ناپذیر دوباره احیا گردید.

من سعی دارم در شیوه‌های مختلف چیز بنویسم: اشعار، نمایشنامه
سناریوی سینمایی برای بزرگسالان و کودکان، ترانه و سرود، افسانه‌های
سیاسی و مقاله و خبر برای روزنامه‌ها می‌نویسم. خلاصه باید بگویم
بغیر از رمان و داستان همه چیز می‌نویسم. اما به نوشتن اشعار برای
کودکان و آثار هجوی و انتقادی علاقه بیشتری دارم.»

اسکندر ذبیحیان

Похож ли я на тех,
кто спать уходит в хлев?!"
Осёл задумался
и высказал суждение:
"Ещё ты не Осёл,
но ты уже не Лев!.."

Напрасно Лев просил и унижался,
От Волка требовал,
Шакалу объяснял.
Он без сочувствия,
конечно, не остался,
Но ярлыка никто с него не снял.
Лев потерял свой вид,
стал чахнуть понемногу,
То этим, то другим
стал уступать дорогу,
И как-то на заре
из логовища льва
Вдруг донеслось
ослиное: "И-аа!"

Мораль у басни такова:
Иной ярлык сильнее Льва!

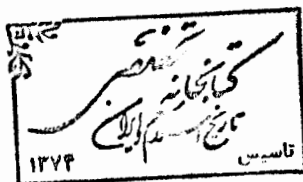
А номер?! А печать?!
Ещё придётся отвечать!
Решив от ярлыка
избавиться законно,
На сборище зверей
сердитый Лев пришёл.
"Я Лев или не Лев?" —
спросил он раздроженно.
"Фактически вы Лев! —
Шакал сказал резонно. —
Но юридически,
мы видим, вы Осёл!"
"Какой же я Осёл,
когда не ем я сена?!
Я Лев или не Лев?
Спрсите Кенгуру!"
"Да! — Кенгуру в ответ. —
В вас внешне, несомненно,
Есть что-то львиное,
а что — не разберу!.."
"Осёл! Что ж ты молчишь?! —
Лев прорычал в смятенье. —

Факультет русск. яз. В Ш П П
предлагает вниманию читателей.

С. Михалков.

ЛЕВ И ЯРЛЫК.

Проснулся Лев
и в гневе стал метаться,
Нарушил тишину
свирепый, грозный рык, —
Какой-то зверь
решил над Львом поиздеваться:
На львиный хвост
он прицепил ярлык.
Написано: "Осёл",
есть номер с дробью, дата,
И круглая печать,
и рядом подпись чья-то...
Лев вышел из себя:
как быть? С чего начать?
Сорвать ярлык с хвоста?!



С. Михалков.



Б А С Н Я

Лев и ярлык

С переводом на персидский язык
ЖАЛЕ НАЗИРИФАРД,
студ-ки 2 курса фак. русск. яз.
Высшей школы по подготовке
переводчиков.

Под руководством И. ЗАБИХИЯНА,
декана фак. русск. яз. В Ш П П

Издательство ГУТЕНБЕРГ - тел. 42579

ТЕГЕРАН 1972